



رشید هجری

رشید هجری از اصحاب خاص [علی بن ابیطالب \(علیه‌السلام\)](#) و محرم اسرار و یار شجاع و باوفای آن حضرت بود.

فهرست مندرجات

- ۱ - اصحاب امامان
- ۲ - زادگاه رشید
- ۳ - لقب رشید البلیا
- ۴ - نبود اطلاعات کافی از جزئیات زندگی
- ۵ - شهادت رشید به روایت دخترش
- ۵.۱ - نکته‌ها
- ۶ - فهرست منابع
- ۷ - منبع

اصحاب امامان

شیخ طوسی در کتب «رجل»، او را از یاران [علی \(علیه‌السلام\)](#) و [امام حسن](#) و [امام حسین](#) و حتی [امام سجاد \(علیه‌السلام\)](#)، شمرده است، هرچند که بنا به گواهی تاریخ، نمی‌شود او در زمان امام سجاد (علیه‌السلام) زنده باشد.

زادگاه رشید

رشید هجری اصالتاً منسوب به «هجر» که از شهرهای [بحرین](#)، بلکه تمام منطقه بحرین بوده، و به نقلی «هجر»، قریه‌ای در [مدینه النبی](#) که [خرما](#) و حصیر آن معروف و از جمله جهیز به حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) بوده است.

لقب رشید البلیا

حضرت علی (علیه‌السلام) او را «رشید البلیا» نامیدند و به او علم «منایا و بلایا» آموخت (حضرت علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) به عنوان [امام معصوم](#) که به فرمان [خداوند](#) از علوم غیبی آگاهی داشت قسمتی از این [اخبار غیبی](#) را به نام «[ملاحم و مغیبات](#)» به بعضی از یاران شایسته و ذی صلاح خود از جمله [کمیل](#)، [میثم تمار](#) و رشید هجری منتقل کرد) یعنی او سرنوشت بعضی افراد را می‌دانست و از سرنوشت دردناک خود در راه عشق [علی بن ابیطالب \(علیه‌السلام\)](#) خبر داشت و از همین رو، احوال و عاقبت دوستان خود، «میثم تمار و [حبیب بن مظاهر اسدی](#)» را به آن‌ها گفته، و کشته شدن آن دو نفر را خبر داده بود و بسیار شده بود که به بعضی مردم می‌رسید و می‌گفت تو چنین خواهی بود و چنین خواهی شد و آنچه می‌گفت واقع می‌شد.

نبود اطلاعات کافی از جزئیات زندگی

متأسفانه از جزئیات زندگی این رامرد تاریخ، اطلاعی در دست نیست، فقط آنچه که نقل شده و عالمان ما آن را پذیرفته‌اند، مقام الای معنوی و حالات روحانی و ارادت خالص او به مولای متقیان علی (علیه‌السلام) است.
رشید، بعد از [شهادت](#) آن حضرت، در [حکومت «زید بن ابیه»](#)، به مصائب سختی مبتلا شد و سرنوشت غم‌انگیزی پیدا کرد. البته امام علی (علیه‌السلام)، او را از این احوالات، آگاهش کرده بود.

روزی علی (علیه‌السلام) با عده‌ای از یارانش در بستن برنی، از باغ‌های [کوفه](#) زیر درخت نخلی نشسته بود، فرمود از آن [نخل](#)، مقداری خرما چینند و همگی خوردند، رشید که در جمع بود عرض کرد «یا امیر المؤمنین، چه رطب نیکویی است» حضرت فرمود: «ای رشید، تو بر تنه این درخت به دار خواهی شد» رشید گفت: «از آن به بعد، پیوسته صبح و شام نزد آن درخت می‌رفتم و آن را آب می‌دادم و رسیدگی می‌کردم. تا آن زمان که یک روز کنار درخت آمده، دیدم آن را بریده‌اند. فهمیدم [اجل](#) من نزدیک است» روایتی را شیخ [کشی](#) از

«**ابو حنین بجلي**»، از دختر رشید «قنوا»، نقل کرده است.

از «قنوا» پرسیدم، «آنچه درباره شهادت پدرت می‌دانی و از پدرت شنیده‌ای، به من بگو!» دختر گفت: «از پدرم شنیدم که می‌گفت: خبر داد امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) که ای رشید چگونه **صبر** می‌کنی زمانی که این حرامزاده که **بنی امیه** او را به خود ملحق کرده‌اند، تو را بطلب و دستها و پاها و زبان تو را ببرد؟ عرض کردم یا امیرالمؤمنین، سرانجام آن **بیهوش** است؟ فرمود: ای رشید، آری، تو در **دنیا** و **آخرت** با من خواهی بود.»
در مدتی که «زیاد» پدر عبدالله ملعون، **حاکم** کوفه بود دنبال رشید که پنهان بود، می‌گشت و در صدد تعذیب و **قتل** او بود.
روزی «**ابو اراکه**»، یکی از بزرگان **شیعه** در خانه‌اش با عده‌ای از یاران نشست بود که ناگهان رشید بر او وارد گشت و داخل منزل او شد، خیلی ترسید، برخاست و دنبال او رفت و گفت: «ای وای بر تو رشید، از این‌کار مرا به کشتن می‌دهی و بچه‌های مرا **بیتیم** می‌کنی.» رشید گفت: «مگر چه شد؟» «ابو اراکه» گفت: «زیاد بن ابیه، دنبال توست و اینان در جستجوی تو اند و تو در خانه من آمدی و می‌خواهی پنهان شوی؟ تمام کسانی که نزد من بودند تو را دیدند.»
رشید گفت: «هیچ کس مرا ندید.»

«ابو اراکه» گفت: «مرا مسخره می‌کنی.»

لذا او را گرفت و بازوهایش را محکم بست و در خانه خود **حبس** کرد و در را بر رویش بست. و بعد نزد همان دوستانش آمد و پرسید: «به نظرم آمد که مردی داخل منزل شد، به نظر شما هم آمد؟» آن‌ها گفتند: «خیر، ما کسی را ندیدیم.» برای احتیاط مکرر از آن‌ها سؤال کرد، ولی باز هم آن‌ها همین جواب را دادند.
«ابو اراکه» ترسید که دیگران دیده باشند، به مجلس «زیاد» رفت تا **تجسس** کند و ببیند آیا سخنی از رشید در آن مجلس هست. وارد شد و بر «زیاد» **سلام** کرد و نشست، ظاهراً با او دوستی داشته است مشغول گفتگوی آهسته بودند، ناگهان دید که رشید بر **اشتر** او سوار است و به طرف مجلس «زیاد» می‌آید «ابو اراکه» رنگش تغییر کرد و خود را باخت و به هلاکت خودش، یقین پیدا کرد. آنگاه رشید از اشتر، پایین آمد و به زیاد سلام کرد و با همدیگر روبروی و احوالپرسی کردند.
زیاد، احوال او را جویا شد که «چگونه آمدی و با چه کسی آمدی و در راه بر تو چه گذشت؟» آن مرد هم مدتی آنجا ماند و بعد برخاست و رفت.
«ابو اراکه» به زیاد گفت: «این شیخ کی بود؟» زیاد جواب داد: «یکی از برادران ماست که از **شام** آمده بود.»
ابو اراکه، از مجلس بیرون آمد و به منزلش رفت و رشید را دید که به همان حال است که او را گذاشته و رفته بود، پس به او گفت: «اکنون که تو دارای چنین علم و توانایی هستی که من مشاهده کردم، پس هر کاری که می‌خواهی انجام بده و هر زمان که می‌خواستی به منزل من آی.» «ابو اراکه، یکی از اصحاب خاص امام علی (علیه‌السلام) بود. و (**آل ابواراکه**) در رجال مشهور شیعه‌اند و آنچه که او نسبت به رشید انجام داد به جهت **اهانت** به شان او نبود، بلکه از ترس جان خود و خانواده‌اش از طرف «زیاد بن ابیه» بود.)

شهادت رشید به روایت دخترش

قنوا، که بعضی نقل‌ها نام او را «امه الله» گفته‌اند، دختر رشید هجری چنین **روایت** می‌کند: روزی «زیاد بن ابیه» (بعضی مورخین، گفته‌اند که (ابن زیاد) بود ولی بنا بر اکثر نقل‌ها، همان «زیاد پدر ابن زیاد» بوده است) پدرم را خواست و گفت: «از امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام)، بی‌زاری جو و از دروغ‌های مولای خونت برای ما بگو.»
پدرم امتناع کرد. زیاد گفت: «صلح تو یعنی (علی) به تو گفته است که چگونه کشته می‌شوی و ما با تو چه خواهیم کرد؟»
گفت: «آری، خلیل من علی (علیه‌السلام)، به من خبر داده که مرا می‌خوانی به بی‌زاری از او و من بی‌زاری نمی‌جویم، پس دست‌ها و پاها و زبانم را می‌برید. به **خدا سوگند** نه من دروغ‌گویم و نه او!!»

آن ملعون گفت: «به خدا سوگند، حال که چنین است **دروغ** او را ثابت می‌کنم.»

دستور داد که دست و پای او را ببرید و بیرونش کنید.

هنگامی که پدرم را با حالتی زار بیرون آوردند، مردم به دورش جمع شدند و اظهار تائیر و ناراحتی می‌کردند، من به نزدش رفتم و پرسیدم، «ای پدر، از این زخم‌ها، چقدر درد و سختی داری؟»

گفت: «خترم، دردم فقط به اندازه درد کسی است که در میان ازحام مردم، فشرده شود.» همسایه و آشنایان بر **مصیبت** او ناراحتی و **گریه** می‌کردند، پدرم گفت: «گریه نکنید قلم و کاغذی بیاورید تا به شما خبر دهم آنچه را که مولایم علی (علیه‌السلام)، به من خبر داده و بعدا واقع می‌شود و برای شما بگویم آنچه را که تا **روز قیامت** واقع می‌شود.» و شروع کرد به نقل احادیثی از امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) برای مردم. جاسوسان این خبر را برای «زیاد» بردند که رشید، وقایع آینده و امور غریبه را برای مردم می‌گوید نزدیک است **فتنه** شود.
آن خبیث جانی گفت: «مولای او دروغ نمی‌گوید، بروید زبانش را ببرید.»

به دستور او، جلانش «حجام» زبان آن مخزن اسرار را برید و به نقلی، او را به دار کشیدند. و او در همان شب، به شهادت رسید. جسش را در «بلا النخیل» کوفه **دفن** کردند. **شیخ مفید**، این حکایت را از «**زیاد بن نصر حارثی**» نقل کرده که می‌گوید «من در «**دار الامار**» نزد «زیاد بن ابیه»، حاکم کوفه بودم که ناگاه رشید هجری را آوردند و حاکم گفتگویی با او انجام داد.» که همین روایتی است که ذکر کردیم.

نکته‌ها

- ۱- این روایت شهادت رشید، در منظر علمای **مسلمان** تمام فرقه‌ها مشهور است و این، از جمله معجزات و اخبار غیبی امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) است.
- ۲- در بعضی تواریخ، این شهادت را در زمان «**عبیدالله بن زیاد**»، ذکر کرده‌اند اما گویا این یک سهو در نقل تاریخ است. زیاد پدر عبیدالله، **قاتل** او بوده است.

فهرست منابع

- (۱) علی‌رضوان شهری، موسوعه الامام علی (علیه‌السلام).
- (۲) حاج شیخ عیسی قمی، منتهی الامال.
- (۳) علی‌اکبر رشاد، دانشنامه امام علی (علیه‌السلام).
- (۴) سیدمصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف به نقل از: بحار الانوار، اعیان الشیعه.
- (۵) حاج شیخ عیسی قمی، نفس المهموم.
- (۶) علامه عسگری، نقش ائمه در احیاء دین- جلد ۱- ۴.

منبع

دایره‌المعارف طهور، برگرفته از مقاله «**رشید هجری**»، تاریخ بازبینی ۲۵/۰۹/۱۳۹۶.

رده‌های این صفحه: **اصحاب امام حسن** | **اصحاب امام حسین** | **اصحاب امام سجاد** | **اصحاب امام علی** | **اصحاب خاص امام علی**

